

# دستار و گل سرخ

بداهه نگاری های سفیر پیشین فرانسه در تهران

فرانسوا نیکولو

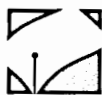
مترجم: سعید رضوی فقیه



انتشارات لوح فکر



به نام خداوند بخشنده مهربان



انشارات لوح فکر

#### فهرست نویسی پیش از انتشار

سرشناسه: نیکولو، فرانسوا، ۱۹۴۰-۲۰۲۱م. - Nicoullaud, François, 1940-2021 | عنوان و نام پدیدآور: دستار و گل سرخ: بداهه‌نگاری‌های سفیر پیشین فرانسه در تهران، رونمایی از چهره دیگر ایران/فرانسوا نیکولو؛ مترجم سعید رضوی فقیه. | مشخصات نشر: تهران: لوح فکر، ۱۴۰۱. | مشخصات ظاهری: ۱۵۲ ص. | شابک: ۹۷۸۵۸-۷-۴-۹۷۸۵۸-۶۲۲ | وضعیت فهرست نویسی: فیبا | یادداشت: عنوان اصلی: *Le turban et la rose: journal inat* | عنوان دیگر: بداهه‌نگاری‌های سفیر پیشین فرانسه در تهران، رونمایی از چهره دیگر ایران. | موضوع: سفرنامه‌های فرانسه، French سفیران -- ایران -- خاطرات *Diaries -- Iran -- Ambassadors* | موضوع: ایران -- سیر و سیاحت -- قرن ۱۴ \*20th century -- Description and travel | شناسه افزوده: رضوی فقیه، سعید، ۱۳۴۳- مترجم | رده‌بندی کنگره: DSR ۱۶۶۵ | رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۵۰۴۲ | شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۳۹۰۸۸

---

# دستار و گل سرخ

---

بداهه نگاری‌های سفیر پیشین فرانسه در تهران:  
رونمایی از چهره دیگر ایران

فرانسوا نیکولو

مترجم

سعید رضوی فقیه



انتشارات لوح فکر  
تهران ۱۴۰۱



## دستار و گل سرخ

بداهه نگاری های سفیر پیشین فرانسه در تهران:

رونمایی از چهره دیگر ایران

نویسنده: فرانسوا نیکولو

مترجم: سعید رضوی ققیه

طرح جلد: پاشا دارابی

صفحه آرایی: سراجی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: آرمانسا

چاپ اول: زمستان ۱۴۰۱

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۷۸۵۸-۷-۴

قیمت: ۷۵۰۰۰ تومان

«تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است»

تلفن: ۶۶۴۹۳۲۷۸ (۰۲۱)، ۰۹۱۲۲۱۶۱۰۴۷ ایمیل: [info@lfp.ir](mailto:info@lfp.ir)

نشانی: خیابان انقلاب، روبروی در اصلی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، طبقه اول، واحد ۴۰۹



[WWW.LOHEFEKR.COM](http://WWW.LOHEFEKR.COM)

فهرست

۷	..... سخن مترجم
۱۳	..... گفتار آغازین
۱۷	..... صحنه‌هایی از زندگی روزمره
۲۵	..... صدای مردم علیه صدای خدا
۳۵	..... کوه‌ها و شگفتی‌هایشان
۴۷	..... شکوه بازار
۵۷	..... زنده باد آمریکا، مرگ بر آمریکا
۶۹	..... پشت فرمان
۷۹	..... جمهوری اسلامی و برق
۸۹	..... فراوانی پیک نیک
۹۷	..... امامان عزیز
۱۰۹	..... عطش نفت
۱۱۷	..... قلبی زیر چادر
۱۲۷	..... مناقشه هسته‌ای
۱۴۱	..... گفتار پایانی



## سخن مترجم

## بنام خداوند بخشنده مهربان

ایران ما برای مردمان مغرب زمین کشور ناشناخته‌ای نیست یا دست‌کم نباید باشد. آنان که در آن سامان به سائقه تعلقات مذهبی یا از سرکنجکاوی تاریخی با کتاب مقدس (شامل عهد عتیق و عهد جدید) آشنایی دارند، در آن نه صرفاً ردپایی بلکه جایگاهی مهم برای ایران می‌یابند. در چند دهه گذشته نیز حتی برای کسانی که عهد عتیق و جدید را نخوانده‌اند و با قصه‌هایش آشنا نیستند و نمی‌دانند در دو کتاب دانیال و استر، چه مکتوب است و مغان سه‌گانه‌ای که بشارت تولد مسیح را پیشتر یافته و سپس به محل ولادتش در بیت لحم شتافتند که بودند و از کجا آمدند؛ ایران یکی از کشورهای خبرساز جهان معاصر بوده است. پیروزی انقلاب در ۱۳۵۷، تسخیر لانه جاسوسی (سفارتخانه) آمریکا در ۱۳۵۸، شروع جنگی سراسری و طولانی مدت در ۱۳۵۹، برخاستن موج ترور و گسترش منازعات خشونت‌بار داخلی در ۱۳۶۰؛ و زنجیره‌ای از دیگر رخدادها و تحولات، ایران را طی چهار دهه گذشته به یکی از خبرخیزترین کشورها در جهان تبدیل کرده است. غیر از تحولات سیاسی داخلی، در دو دهه گذشته چالش‌های ایران با آمریکا و اسرائیل بویژه در باب مناقشه هسته‌ای همواره برای رسانه‌های بزرگ و مخبرانشان جذابیتی ویژه داشته و دارد. اما جدا از این دو منبع یادشده یعنی متون باستانی و خبرهای روزمره رسانه‌ها، ما با



انبوهی از کتابهای خرد و کلان به مثابه منبعی سوم دربارهٔ ایران مواجهیم که در قالب سفرنامه و به قلم نمایندگان سیاسی، تاجران و جهانگردان غربی نگارش شده و انتشار یافته است. این آثار که البته در ذیل مقوله‌ای خاص قابل دسته‌بندی و مطالعه‌اند چشم‌انداز طبیعت و جامعهٔ ایران را از چشم غربیان می‌نگرد و می‌نمایاند. فرنگیان بیگانه‌ای که از مسافتی دور آمده‌اند برخی جزئیات را از جامعهٔ ایرانی برای مخاطبان خود در اروپا بازگو می‌کنند که حتی برای خود ما ایرانیان نیز می‌تواند جذابیت و تازگی داشته باشد. جزئیاتی که به دلیل تکرار توجهی در ما بر نمی‌انگیزد یا به دلیل نزدیکی بسیار حتی از دیدمان پنهان می‌ماند.

این سفرنامه‌ها که به مخاطبان غربی اطلاعات بسیار دربارهٔ ایران داده به ما نیز در ترسیم دقیق‌تر رخداد‌های تاریخ کشورمان و نیز در فهم و درک عمیق‌تر تحولات و تطورات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعهٔ ایرانی در مسیر سده‌های پر حادثه، کمک بسیار می‌کنند. مطالعه و بررسی این دست از نوشته‌ها، هم چهره‌ای تازه از ما را رونمایی می‌کند که می‌تواند در شناخت بهتر ما از خودمان و چیستی و کیستی مان کارساز باشد، و هم زاویهٔ دید بیننده و منظره‌ای را که ناظر از آنجا به ما نگریسته بر ما آشکار می‌سازد؛ و به عبارت دیگر به ما آگاهی‌های تازه دربارهٔ منظره و ناظر هر دو می‌دهد. فقرهٔ نخست ما را با واقعیت بیرونی یا موضوع شناسایی یعنی خودمان درگیر می‌کند اما فقرهٔ اخیر، یعنی شناخت ناظر و موقعیت نظرگاهش، ما را با فاعل شناسایی یعنی دیگری درگیر می‌کند. تلفیق این دو وجه، یعنی خوانش همزمان هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه از سفرنامه‌ها، ما را به نقد خویشتن از یکسو و نقد تصویری که از خویشتن داریم از سوی دیگر فرا می‌خواند. دربارهٔ نقد تصویری که از خویشتن داریم، از جمله می‌توان به این مبحث پرداخت که چرا ما از چشم دیگری چنین به نظر می‌آییم و چرا ما نیز همان تصویر دیگری از خود را تصور کرده و هویت و واقعیت خود را بر اساس نگاه دیگری تعریف و توصیف می‌کنیم؟ آنچه در مباحث مربوط به «شرقشناسی» یا گفتمانهای استعماری و پسااستعماری مطرح شده و اینجا مجال پرداختن بدانها نیست، دیدگاههای خوب و کارآمدی برای تامل، کاوش و گفتگو در این زمینه در اختیارمان می‌نهد. سیاحان اروپایی که در دو قرن هفدهم و هیجدهم میلادی در روزگار حکمرانی پادشاهان صفوی به ایران آمدند، مشاهدات خود را مکتوب و در میان مردمان اروپا منتشر کرده و اطلاعات ارزشمندی در اختیار ایشان نهادند؛ از شرح آنچه در بارگاه شاهنشاهان

صفوی می‌گذشته تا شرح جزئیات زندگی روزمره مردم. ذکر جزئیات خوراک، پوشاک، سبک زندگی و آداب و رسوم مردم در آن روزگار همین امروز هم می‌تواند به مطالعات مربوط به مردم‌شناسی تاریخی کمک بسیار کند؛ همچنانکه نقل برخی مشاهدات مهم دیگر در جمع اصحاب قدرت یا در خلوت برخی از ایشان، به گشودن پاره‌ای از رازها و معماها در تاریخ سیاسی ایران مدد رسانده و می‌رساند. و اینها همه در حالی است که مع الاسف در متون بومی ما معمولاً ذکر چنین جزئیاتی مغفول مانده، حال یا از سرب‌توجهی یا از سربرخی ملاحظات دیگر که وقایع نگاران بومی به حق یا ناحق داشته‌اند.

در میان اتباع فرانسه به کسانی چون تاورنیه، شاردن، گاردان و گوینیومی‌توان اشاره کرد که آثار ماندگاری از خود در باره ایران برجای نهاده‌اند. ژان باتیست تاورنیه<sup>۱</sup> بازرگانی بود که چند بار به ایران سفر کرد و در سیاحت‌نامه‌اش شرحی مستوفی از رویدادهای دربار صفوی عرضه داشت. پس از او ژان شاردن<sup>۲</sup> که جواهرساز بود دو بار به ایران سفر کرد و مشاهدات خود را از دربار شاه عباس دوم و شاه سلیمان و نیز آنچه در متن و بطن جامعه ایرانی می‌گذشت در چندین مجلد نوشت و انتشار داد. ژنرال کلود ماتیو گاردان<sup>۳</sup> افسر عالی‌رتبه فرانسه در عهد امپراتوری ناپلئون بناپارت، به عنوان رئیس هیئت اعزامی وی برای اجرایی کردن مفاد قرارداد فینکنشتاین<sup>۴</sup> میان ایران و فرانسه به دربار فتحعلیشاه قاجار آمد. بعدها آلفرد دو گاردان<sup>۵</sup> روایت مستند سفر دور و دراز پدرش را بانام *ماموریت ژنرال گاردان در ایران*<sup>۶</sup> منتشر ساخت. کنت آرتور دو گوینیو<sup>۷</sup> ادیب، پژوهشگر و سیاست‌پیشه‌ای بود که مدتی سفیر کشورش در تهران عهد ناصری بود. او نیز خاطرات اقامتش را در ایران و مشاهداتش را در این سامان به قلم آورده و به چاپ رسانده است. این سفرنامه‌ها علاوه بر شناساندن ایران و فرهنگ و مدنیتش به مردمان اروپا، الهام‌بخش ادیبان مغرب زمین در آفرینش‌های ادبی نیز بوده‌اند؛ فراتر از آنچه تصور می‌کنیم و بسیار بیش از آنچه

---

1. Jean-Baptiste Tavernier

2. Jean Chardin

3. Claude Mathieu de Gardane

4. Finckenstein

5. Alfred de Gardane

6. Mission du général Gardane en Perse

7. Joseph Arthur de Gobineau

در این مختصر مجال ذکرش باشد. همینقدر می‌توان گفت که اشعار خیام، حافظ و سعدی و نیز داستانهای هزار و یک شب تاثیر بسیار بر ادبیات نوین مغرب‌زمین از جمله در فرانسه داشته است. یک شاهد این تاثیرپذیری *نامه‌های ایرانی اثر منتسکیو*<sup>۱</sup> است که از آثار برجسته و ماندگار ادبیات فرانسه به شمار می‌رود. تاثیر انکارناپذیر سعدی بردنی دیدرو<sup>۲</sup>، فیلسوف عصر روشنگری و از اصحاب دایرة المعارف نیز باید در جای خود و با شرح و بسط شایسته موضوع کند و کاو شود. سنت سیاحت‌نامه‌نویسی اتباع فرانسه در ایران همچنان ادامه داشت تا آنکه در آستانه انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و در ماههای پرالتهاب منتهی به سقوط سلطنت، میشل فوکو<sup>۳</sup> فیلسوف بلندآوازه معاصر به ایران آمد و در شمایل یک روزنامه‌نگار به ثبت و ضبط مشاهدات عینی خود از یک جامعه در حال تحول پرداخت. این مشاهدات که با دقت یک وقایع‌نگار ثبت می‌شد به قوت اندیشه یک فیلسوف ژرف‌بین و ژرف‌اندیش پردازش یافت و به مخاطبان اروپایی عرضه شد: *ایرانی‌ها چه رویایی در سردارند؟*<sup>۴</sup>؛ سیاحت‌نامه‌ای از جنس تاملات فیلسوفانه در باره یک جامعه در حال انقلاب. *ایران روح یک جهان بی روح*<sup>۵</sup> نیز نگاهی دوباره بود به ایران و انقلابش از همین نظرگاه.

ربع قرن پس از فوکو و یادداشتهای متفاوتش از سیرو سیاحت در ایران، فرانسوا نیکولو<sup>۶</sup> شرح مشاهدات خود را از اقامت چهار ساله در ایران نوشت و به دست طبع و نشر سپرد تا سنت سفرنامه‌نویسی فرانسویان در ایران رو به فراموشی نرود. این دیپلمات فرانسوی که چهل سال، از ۱۹۶۴ تا ۲۰۰۵، در خدمت وزارت خارجه کشورش بود آخرین دوره ماموریت خود را از سال ۲۰۰۱ تا سال ۲۰۰۵ در تهران سپری کرد. کتاب *دستار و گل سرخ (بداهه‌نگاری یک سفیر در تهران برای کشف ایرانی دیگر)*<sup>۷</sup>، حاصل تاملات چهارساله یک دیپلمات است

1. Lettres Persanes

2. Charles-Louis de Montesquieu

3. Denis Diderot

4. Paul Michel Foucault

5. À quoi rêvent les Iraniens

6. L'esprit d'un monde sans esprit

7. François Nicoullaud

8. Le turban et la rose : journal inattendu d'un ambassadeur à Téhéran : à la découverte d'un autre Iran

که با پشتوانهٔ چهل سال تجربهٔ سیاسی و اداری نوشته شده. همچنانکه سفرنامهٔ فوکو ثبت مشاهدات روزمره بود با اتکا به کوهی از دانش فلسفی.

نیکولو در تابستان ۱۹۴۰ در مصر به دنیا آمد و در بیستم مارس ۲۰۲۱، مصادف با سی‌ام اسفندماه ۱۳۹۹ خورشیدی، در پاریس از این جهان رفت. وی در موسسهٔ مطالعات دیپلماتیک پاریس درس خواند و در ۱۹۶۴ وارد وزارت امور خارجه شد. ماموریت‌های سیاسی وی در خارج از کشورش بدین قرار است: از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵ دبیر دوم سفارت در شیلی، از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۸ رئیس دفتر فرماندهی نظامی فرانسه در برلین، از ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۸ سرکنسول در بمبئی، از ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷ سفیر در مجارستان و بالاخره از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵ سفیر در تهران.

پیشینهٔ خدمات دولتی وی در خاک فرانسه نیز از این قرار است: از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۱ اشتغال در ادارهٔ مسائل اتمی و فضایی، از ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۱ مشاور امور دیپلماتیک در دفتر پی‌پِر ژوکس<sup>۱</sup> و وزیر کشور وقت، از ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ مدیر دفتر مدنی و نظامی در دفتر پی‌پِر ژوکس وزیر دفاع وقت. او همچنین در سال ۱۹۹۸ مسئول ادغام وزارت همکاری<sup>۲</sup> در وزارت امور خارجه شد و با عنوان مدیر کل همکاری‌های بین‌المللی و توسعه تا سال ۲۰۰۰ ریاست شورای اداری آژانس توسعه را نیز بر عهده داشت.

فرانسوا نیکولو علاوه بر خدمات دیپلماتیک، به فعالیتهای سندیکایی و آموزشی نیز می‌پرداخت. او یکی از نخستین گردانندگان سندیکای کارکنان وزارت امور خارجه بود و از ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۸ در مدرسهٔ امور بین‌الملل پاریس<sup>۳</sup> وابسته به موسسهٔ علوم سیاسی پاریس<sup>۴</sup> به تدریس اشتغال داشت.

از نیکولو علاوه بر کتاب *دستار و گل سرخ* که در تابستان ۲۰۰۶ منتشر شد، مقالات پر شماری نیز در نشریات فرانسه و دیگر کشورها به چاپ رسیده است.

یک سال پس از پایان ماموریت به عنوان سفیر فرانسه در تهران، فرانسوا نیکولو کتاب حاضر را در پاریس منتشر کرد. این کتاب همچنانکه پیشتر نیز اشاره شد سفرنامه به معنای

1. Pierre Joxe

2. Le ministère de la Coopération

3. Paris School of International Affairs

4. L'Institut d'études politiques de Paris (Sciences Po Paris)

متعارف نیست، اما اگر کار سفرنامه‌های متعارف را معرفی سرزمین و مردمی تازه و کمتر شناخته شده در نظر آوریم آنگاه دستار و گل سرخ نیز یک سفرنامه به معنای واقعی تلقی خواهد شد که افق‌های تازه‌ای به روی مخاطب می‌گشاید؛ سفرنامه‌ای که خواننده را به سیاحت سرزمینی تازه یافت می‌برد و عبارت بداهه‌نگاری یک سفیر در کشف ایرانی دیگر در عنوان فرعی کتاب نیز اشاره به همین سبک بدیع نویسنده در خاطره‌نگاری و سفرنامه‌نویسی است. کاشفان سرزمینهای نوافق‌های تازه را در طول و عرض جغرافیا جستجو می‌کنند و فرانسوا نیکولو در این کتاب کوشیده سیاحتی در ژرفای تاریخ، فرهنگ، مدنیت، سیاست و خلیقات فردی و جمعی ایرانیان داشته باشد. اینکه روایت نویسنده و حتی مشاهداتش تا چه حد جامع و واقع‌نما بوده سخنی دیگر است اما به نظر می‌رسد این کتاب نه تنها برای خوانندگان غیر ایرانی بلکه برای ایرانیان هم نکته‌های آموختنی بسیار دارد. نکته‌هایی که یا خود ندیده‌ایم یا اگر دیده‌ایم بی توجه و بی تامل از کنارش گذشته‌ایم بی آنکه در چیستی و چرایی‌اش اندیشیده باشیم.

خواندن دستار و گل سرخ اگر هم در شناخت ایران هیچ دستاوردی برای مخاطب ایرانی نداشته باشد که دارد، در شناخت نظرگاه ناظران بیرونی نسبت به ایران مفید تواند بود. هم از اینرو مترجم کوشیده به اندازه توان خویش اصل روایت نویسنده را امانت‌دارانه به فارسی بازگرداند و حتی آنجا که با نویسنده در توصیف وضعیت‌ها و رخدادها یا تبیین‌شان موافق نیست اصالت متن را با تغییر و تلطیف آن یا با نقد و ردّ گزارش و مدعای نویسنده مخدوش نکند. با اینهمه ذکر برخی توضیحات کوتاه در پانوشتها (که همه افزوده مترجمند)، برای دریافت بهتر روایت نویسنده، و در مواردی نادر تصحیح لغزشهای آشکار در گزارش رویدادها، لازم به نظر رسید.

امید مترجم آن است که ترجمه فارسی این اثر به عنوان گامی کوچک در مسیر شناخت عینیت ما و ذهنیت دیگران نسبت به ما، بیش نظر خطاپوش صاحب‌نظران پذیرفته آید و خوانندگان بزرگوار از کاستی‌هایش که البته کم نیستند به بلندی طبع خویش درگذرند.

وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ اَوَّلًا وَّ اٰخِرًا.

## گفتار آغازین

وقایع و اخبار روزانه همه جا حکم می‌رانند و حتی در این لحظات اوجگیری فزاینده رویدادها، مانند سیل همه چیز را در مسیر پیشروی با خود می‌برند. درنگ بر روی تصویری که تاثیرگذاری یک کتاب به آن وابسته است، چشم‌اندازی از ویرانی گسترده را در خاور نزدیک و خاورمیانه به ما می‌نمایاند: صحنه‌هایی از زوال و مرگ در لبنان، آشفستگی و اندوه در اسرائیل، بی‌نظمی و خلأ قدرت در فلسطین؛ و نهایتاً مصائب و جراحات نفرت آور جنگ داخلی در عراق. آری، چهره مشرق زمین به سبب بارقه آتش‌سوزی‌ها سرخ‌فام و چشم‌اندازش به واسطه ابرهای تیره خیمه زده در افق سیاه و تاریک است. آیا به زودی شاهد آن خواهیم بود که چهار سوار آخرالزمان پهنه آسمان را بپیمایند؟

در پیش زمینه، یک و یا شاید دو نفر، در موقعیت فرشته نگهبان قرار دارند. نخست محمود احمدی نژاد، رئیس جمهوری اسلامی ایران است. احتمالاً وی مکاشفه یوحنا<sup>۱</sup> را نخوانده اما به عنوان یک شیعه پرهیزگار، در انتظار بازگشت امام دوازدهم است؛ امام

۱. اشاره به چهار اسب سوار در رساله موسوم به مکاشفه یوحنا که پیروزی، جنگ و کشتار، قحطی و مرگ را بازنمایی می‌کنند.

۲. آخرین رساله در مجموعه عهد جدید که به گونه‌ای رمزآلود و استعاری و با بیان آخرالزمانی حوادث آینده را پیشگویی می‌کند. در این رساله که الهامبخش نوعی هزاره‌گرایی است نبرد آخرالزمان و پیروزی جنود خداوند بر سپاه شیطان ترسیم می‌شود و در نهایت بابل به عنوان مظهر پلیدی ویران، و اورشلیم به عنوان شهر خدا آباد می‌گردد.

غایب که در آخر الزمان صلح و عدالت را بر روی زمین برقرار خواهد کرد. نفر دوم شاید جورج بوش باشد، مسیحی تازه تولد یافته‌ای<sup>۱</sup> که برخی از نزدیکانش، در آلام و مصائب خاورمیانه نشانه‌های تحقق یافتن وعده‌ها و پیشگویی‌های کتاب مقدس را می‌بینند. برای هر دو نفر، موفقیت مایه دلگرمی در صدق ادعا، حقانیت رفتار و درستی مسیر انتخاب شده است. اما اگر مصیبتی نیز حادث شود، به آنها این امید و نوید را می‌دهد که زمان موعود نزدیک است. احمدی نژاد با یادکرد نام امام غایب در پایان سخنرانی‌اش در مجمع عمومی سازمان ملل در پاییز ۱۳۸۴، خود را در پوششی از هاله نور یافت. جرج بوش ندای الهی را شنید که به او می‌گفت به عراق برود. پس این دو نفر به رغم همه دشمنی‌ها و تفاوتها دست‌کم در تجربه فرورفتن به حالت خلسه با هم اشتراک دارند.

هیچیک از این دو نفر اسرائیل یا حزب الله را به مثابه ابزار دست خود اداره نمی‌کند، اما هر دو از صمیم دل و با تمام وجود به خاطر قهرمانی که مورد حمایت و تعلیم‌شان است، به وجد می‌آیند و از هیجان بر خود می‌لرزند و هر کدام در نبردی که به تازگی خاتمه یافته<sup>۲</sup> به دنبال چیزهای از دست رفته و چیزهای باقی مانده‌اند تا خاور نزدیک و خاورمیانه را در راستای جهان بینی خود شکل دهند. آری، ایران و آمریکا اکنون چشم در چشم همدند و در اعماق نگاه یکدیگر خیره شده‌اند. پس زمینه تابلویی که توصیف شد نیز عبارتست از هدف نهایی مبارزه، مظهر پیروزی، شهر آسمانی، یعنی اورشلیم.

بدین جهت می‌توان گفت، این عقایدی که رودرویی هم قرار گرفته‌اند ابعادی هزاره‌گرایانه دارند؛ و البته در گذار از یک هزاره به هزاره‌ای دیگر این نیز امری طبیعی به شمار می‌رود. شاید روزی در آینده، آینده‌ای دور، همانگونه که اینک ما از وحشت بزرگ سال ۱۰۰۰ سخن می‌گوییم، آیندگان نیز روزگار ما را با چنین اوصاف و عباراتی وصف کنند. اما در نهایت ممکن است بدترین وضعیت هرگز رخ ندهد و حتی اگر در انتظار نبرد

۱. طبق تعالیم عهد جدید تولد دوباره اشخاص همان ایمان به عیسی مسیح است که شرط ورود به ملکوت خداوند و بهره‌مندی از حیات جاودان تلقی می‌شود. برای نمونه مراجعه شود به فصل سوم از انجیل یوحنا.  
 ۲. ظاهراً جنگ سی و سه روزه میان حزب الله و اسرائیل در ژوئیه ۲۰۰۶ (تیر و مرداد ۱۳۸۵) و معروف به جنگ ژوئیه یا حرب تموز مورد نظر است.

نهایی آرماگدون میان خیر و شر یا ذوب قطب شمال و جنوب در اثر گرمایش فزاینده زمین باشیم، باید به هر حال زندگی کنیم و بلکه علاوه بر آن برای فهم این نکته بکوشیم که چرا و چگونه بدینجا رسیده‌ایم. این فقره از طریق تلاش برای درک متقابل یکدیگر، و بنابراین از جمله تلاش برای شناخت ایران، میسر می‌شود.

هدف نگارش این کتاب همین است. کتاب حاضر به هیچ روی نه سفرنامه است و نه خاطرات یک دیپلمات. این اثر بر روی مواجهه‌های ناگهانی و غیر مترقبه درنگ می‌کند، از ارتفاعات سیاست و اجتماع بالا می‌رود و سپس بر روی حوادث کوچک و بی اهمیت فرود می‌آید. این مسیر را می‌توان در تمام جهات پیمود.

اگر خواننده، پیش از هر چیز به موضوعات روز علاقه‌مند است، بی شک باید کتاب را از فصل آخر شروع کند، که به بحث هسته‌ای اختصاص دارد؛ یا فصل پنجم را بخواند که روابط تیره و تار ایران و آمریکا را تشریح می‌کند. اما اگر ترجیح می‌دهد ابتدا به مسائل بنیادین شناخت ایران امروز وارد شود، باید خود را به سیر جریان کتاب بسپارد. بدین طریق است که خواننده در کناره‌های جمهوری اسلامی و اهداف و تکیه‌گاههایش، کم کم شاهد رخ نمودن ایران دیگری خواهد شد که البته واقعیتش کمتر از ایرانی که پیشتر می‌شناختیم نیست.

وانگهی این ایران به شدت اصیل و ریشه دار، در عین حال وارث بلوغی طولانی مدت است و سرشار از ظرفیت و استعداد. به علاوه قصدی برای جدا کردن ایران از رژیم سیاسی حاکم بر آن در میان نیست. این دو ایران، که یکی از دیگری به وجود آمده، با هم آمیخته شده‌اند، حتی اگر با یکدیگر متناقض به نظر آیند. اما در این منطقه که ایران هم در آن واقع است ما می‌آموزیم که حقایق متناقض را چنان در هم تنیده و سوار بر روی هم در نظر بگیریم گویی پاگردهای حلزونی شکل یک چاهند که حقیقت اصلی در اعماق پیچ و تاب آن پنهان می‌شود. برای ارائه یک تصویر تمثیلی دیگر می‌توان یکی از اساطیر کهن مانوی را برای ترسیم وضعیت ایران امروز به کار گرفت. در این تمثیل امیدوار می‌شویم ذرات بی شمار نور که در دل تاریکی و سیاهی پراکنده‌اند، اندک اندک با هم جمع شده و بر ظلمت و تاریکی چیره شوند.





## صحنه‌هایی از زندگی روزمره

چگونه می‌توان ایرانی بود؟<sup>۱</sup> این پرسشی است که با دیدن صحنه‌ای کوتاه در یک آرایشگاه برای من پیش آمد، در محله‌ای که سفارتخانه ما در تهران نیز همانجاست. روی تابلوی آرایشگاه نوشته شده متین، که به معنای جدی است. در کشور ما دیگر چنین عنوانی برای یک آرایشگاه، حتی آرایشگاه مردانه، به کار نمی‌رود. محل مورد نظریک سالن آرایش قدیمی است که در کنارش یک مغازه سبزی فروشی و یک فروشگاه محصولات بهداشتی واقع شده است. کف سالن شطرنجی است. دو آرایشگر مشغول کارند. دو صندلی برای اصلاح مشتریان در برابریشخوانی قرار گرفته که بر روی آن آینه‌ای بزرگ نصب کرده‌اند. در امتداد دیوار مقابل، چهار صندلی مولسکین دیده می‌شود به علاوه یک چوب رختی و نیز تلویزیونی که گوشه‌ای در هوا معلق است. یک روشویی هم پشت پرده‌ای قرار دارد برای معدود مشتریانی که دوست دارند سرشان شسته شود. بوی معمول محصولات ارزان قیمت مخصوص مو هم به مشام می‌رسد.

پدری، پسر حدوداً ده ساله‌اش را برای اصلاح به آن جا آورده است. پس از پایان کار از آرایشگر می‌پرسد چقدر باید بپردازد. آرایشگر به او پاسخ می‌دهد: «قابل شما را ندارد.» یعنی «خدمتی که به شما کردم سزاوار هیچ مزدی نیست.» در ایران این جمله‌ای است که وقتی می‌خواهید پول پرداخت کنید حتی مامور پمپ بنزین هم حداقل یک بار به شما می‌گوید.

---

۱. یکی از مشهورترین عبارات در ادبیات فرانسه و ماخوذ از عبارتی که منتسکيو در پایان نامه سی‌ام از نامه‌های ایرانی نگاشته است.

پدر کیف پولش را که در آن یک دسته اسکناس ده هزار ریالی وجود دارد بیرون می‌آورد. هر کدام از اسکناس‌ها یک یورو می‌ارزند و سر جمع احتمالاً حقوق یک ماه اویند. بسته اسکناس را باز می‌کند و آن را با ژستی سخاوتمندانه به آرایشگر تعارف می‌کند و همزمان به او می‌گوید: «هر قدر می‌خواهید بردارید». آرایشگر بعد از اینکه کمی دست پدر را رد می‌کند، تعارفی که پس از اصرار دوباره مشتری بیشتر می‌شود، عاقبت دستش را دراز کرده و فقط یکی از اسکناس‌های بسته را برمی‌دارد: دستمزد معمول برای اصلاح سریک کودک. همه از اول می‌دانستند که این تعارفات همین‌گونه به انجام و فرجام خواهد رسید.

این صحنه‌های کوتاه طنز که دائماً آن را تجربه می‌کنیم و میبینیم، از زندگی روزانه در ایران یک نوع کمدی همیشگی می‌سازد یا بهتر است بگوییم این شیوه زندگی نوعی کمدی هنرمندان است که شخصیتها غیر از رعایت ادب و نزاکت با هم در تعارف کردن نیز رقابت می‌کنند. ایرانیها به طور مداوم می‌گویند: «قربان شما». شاید از خبر وفات شخصی کاملاً ناشناس به مرگ طبیعی و در رختخواب، با شنیدن این عبارت مطلع شویم که «عمرش را داد به شما». دوستی که به تازگی از بند زندانیان محکوم به اعدام بازدید کرده بود به من می‌گفت وقتی از دوره به آنها سلام می‌کرده، آنها دست‌هایشان را به نشانه احترام روی قلبشان می‌گذاشتند، حتی بدون اینکه عبارت مودبانه معمول در زبان فارسی را، که همان «قربان شما» است، از قلم بیندازند.

می‌خواهید ضمن صحبت کردن کمی احترام خود را نسبت به میزبانان نشان دهید؟ بگوئید «از زیارتشان» خوشحالمید و امیدوارید که «سایه‌شان کم نشود» (یعنی اینکه امیدوارید همیشه از شما حمایت نماید).

چون تابلوهای راهنمایی و رانندگی در همه جا وجود ندارند هر کس مسیرش را از دیگری می‌پرسد، که این موضوع هم فرصت دیگری برای ابراز صمیمیت پدید می‌آورد.

۱. Saynète یک قطعه کوتاه کمیک در نمایش‌های اسپانیایی

۲. کمدیا دل‌آرتِه. Commedia dell'arte - نوعی کمدی بداهه‌پردازانه که در آن بازیگران معمولاً حرفه‌ای و صاحب مهارت، بر اساس سناریویی مشخص دیالوگها را خودشان بداهه‌گویی می‌کنند. این نوع نمایش در قرن شانزدهم میلادی در ایتالیا پدید آمد و به نمایش روحوسی در ایران شباهت بسیار دارد.

تابلوه‌ها در بیشتر موارد نوشتاری نیستند. یک بار که در خروجی تهران گم شده و مسیر قم را می‌پرسیدم، کسی پاسخ داد: «مستقیم بروید تا به یک تقاطع برسید، در آنجا تابلویی را خواهید دید که راه قم را نشان می‌دهد، حواستان باشد آن مسیر را نروید! از راه دیگر بروید و...» و حق با او بود.

اگر مسیر کمی پیچیده باشد، فرد ناشناس پیشنهاد می‌کند که سوار شود و همراهتان بیاید. ما معمولاً در سوار کردن افرادی که ظاهر نامرتبی دارند در اتومبیلمان دچار شک و تردید می‌شویم. اما همین اشخاص خیلی زود خود را باتوجه‌ترین راهنمایان نشان داده و در پایان هم اکثرشان از گرفتن پاداش و انعام خودداری می‌کنند.

در شهر کوچکی که من و همسر به طور ناشناس وارد آن شدیم مامور پلیسی را دیدم که برای راهنمایی مان ما را با موتورسیکلتش تا هتل محل اقامتمان همراهی کرد. زمانی که از هم جدا می‌شدیم، دستم را به سمت کتفم بردم و وی از ترس اینکه نکنند بخواهم به او پول بدهم عقب عقب رفت. مجبور شدم نگاهی دارم و او را مطمئن کنم: تنها یک کارت ویزیت به عنوان یادگاری به او دادم.

در نیمی از موارد، بیگانه‌ای که مسیری را به شما نشان داده تعارف می‌کند که آیا می‌تواند کار دیگری برایتان انجام دهد یا نه، و حتی شما را برای جای به منزلش دعوت می‌کند. این موضوع هنگامی که برای تفریح به بیرون شهر رفته‌اید و به خصوص در دشت و بیابان صادق است. اگر شب شود، باید در منزل کسی که مهمانش هستید بخواهید. در پیک نیکها وقتی نزدیک تفرجگران دیگر می‌نشینید یا در گردش با آنها مواجه می‌شوید و مصاحبتی می‌کنید، حتماً باید غذا را با آنها بخورید. البته ادب حکم می‌کند که حداقل یک بار پیشنهادشان را رد کنید. اما اگر برحسب اتفاق دعوتشان را پذیرفتید، میزبان ناگهانی‌تان واقعا خوشحال می‌شود. متولی یک مسجد روستا را به یاد می‌آورم که برای باز کردن درب منزل محل استقرارمان نزد او رفته بودیم. وقتی دیدار به پایان رسید می‌خواستیم پاداش ناچیزی به او بدهیم. سرسختانه آن را رد کرد. من اصرار کردم و او به این شرط پذیرفت که «برای خوردن جای به منزلش برویم.» مراسم در خانه روستایی کاه گلی‌اش در بالای طویلۀ گاوها صورت گرفت ولی در یک اتاق پذیرایی بسیار تمیز با تشک و پستی‌هایی کنار دیوارها و یک گیرنده تلویزیون. زش شیرینی‌های زیادی درست کرده بود هرچند نفهمیدیم کجاست.

من و همسر در وسط بیابان نزدیک یک قصر گلی نیمه ویران، کنار برکه‌ای که آبش از یک چشمه بود، استراحت می‌کردیم. یک فرد روستایی که با موتور گازی از آنجا می‌گذشت، توقف کرد و کنجکاوانه به سمت ما آمد. از او دعوت کردیم زیر درختان با ما ناهار بخورد. به محض نشستن، او که نمی‌خواست همسر را مستقیماً مورد خطاب قرار دهد چون این کار به نظرش بی‌ادبی بود، به سمت من چرخید و برای احوالپرسی و گرفتن خبر، از اصطلاح قدیمی و منسوخ‌ی که در عین حال صمیمیت و ادب را می‌رساند استفاده کرد: «حال مادرمان چطور است؟ از اینجا خوشش می‌آید؟...»

در جلّه زمستان در کوهستان، میهمان منزل روستاییان بودیم. ما را به اتاق پذیرایی بردند که در وسط آن منقلی زیر یک کرسی گذاشته بودند و روی کرسی هم لحاف بزرگی پهن بود. هر کس برای گرم کردن خود اعضای از سرما بی‌حس شده‌اش را زیر آن فرو میبرد. بعد از صرف چای و چند آب نبات، مرد و همسرش با صدای آرام با هم صحبت کردند. بعد مرد برگشت و به ما گفت: «باید هنوز گرسنه باشید. ما را ببخشید که چیز بهتری نداریم ولی چند عدد تخم مرغ میل دارید؟» در حالیکه عظمت فداکاری‌اش را درک می‌کردیم، دعوتش را نپذیرفتیم.

هر ایرانی، بر طبق دارایی‌اش و گاهی بیش از آن، از بخشش سخاوتمندانه لذت می‌برد. بسیار دور از روستا و صحنه‌های روستایی، من و یکی از سفرا در میهمانی ناهار باشکوهی شرکت داشتیم که از سوی نوادگان یک خاندان بزرگ، آن هم در اولین روز ماه رمضان، ترتیب داده شده بود. همتایم که در پایان صرف غذا به زور خوراکی‌هایی را می‌خورد که همچنان روی میزها گذاشته می‌شد، به من گفت: «حق دارند که می‌گویند اولین روز رمضان سخت‌ترین روز آن است.» اما مطمئناً برای رسیدن به اینجا باید مراحل سنتی ایرانی را بین بیرون و درون، میان تئاتر زندگی اجتماعی و زندگی خصوصی در خانواده پشت سر گذاشت. باید وارد سپهر محافظت شده از قوانین جمهوری اسلامی شد. برخی مراسم همزمان به داخل و بیرون مربوط میشوند. مراسم ازدواج از این دسته است. اگر خانه کسی کوچک باشد، که زیاد هم اتفاق می‌افتد، مثل هر جای دیگری از سالنهای عمومی را برای جشن اجاره می‌کنند. در این فضای خصوصی - عمومی و برای یک شب، با توافق همه افراد، قوانین اسلامی نادیده گرفته می‌شود. غذا به وفور بر روی میزها به چشم می‌خورد. به جز در خانواده‌های

سنتی و محافظه کار، زنان و مردان در یک جا پذیرایی می‌شوند. با موسیقی می‌رقصند، زنان در مراقبت از حجاب‌شان سخت نمی‌گیرند و مردان که به تازگی اصلاح کرده‌اند به شیوهٔ غریبها کراوات می‌زنند. حتی در خانواده‌های سنتی، عروس لباس سفید تنگ می‌پوشد و تور به سر می‌گذارد و داماد نیز لباس جشن بر تن می‌کند و تا آنجا که من می‌دانم لباس داماد شامل کت و شلوار، جلیقه و پاپیون است. عکس مراسم عروسی ممکن است از هر استودیویی سر در بیاورد. از همه فیلمبرداری شده و سپس فیلم عروسی برای نمایش‌های خانوادگی بر روی دی. وی. دی. تکتیر می‌شود.

مراسم بر میتسوا<sup>۱</sup> یهودیان نیز همین حال و هوا را دارد. جامعهٔ یهودیان ایران شامل دهها هزار مومن به دین یهود می‌شود که همانند زرتشتیان، مسیحیان آشوری، ارمنیان شمال و ارمنیان جنوب نماینده‌ای در مجلس دارند؛ یعنی در کل، پنج نماینده برای اقلیت‌های مذهبی. در این جشن که شامل مراسم مذهبی، شام و رقص آزادانه است، دوستان مسلمان نیز زیاد به چشم می‌خورند. مجموعهٔ مراسمی که من دیدم بسیار باشکوه بودند و خانواده‌هایی که میزبان ما به شمار می‌رفتند، هر چند بسیار ساده، اما همانند خانوادهٔ سلطنتی ساکن کاخ ورسای نقش خود را بازی می‌کردند و روند جشن، مانند مراسم باله با یک ریتم مرحله به مرحله جلو می‌رفت. هر کس به شیوه‌ای کنترل شده رشتهٔ کلام را به دست می‌گرفت و آن را با تعارفاتی که منجر به پایان طبیعی یک بحث می‌شد، برمی‌گرداند. بخصوص هر دختر جوانی که رسیدنش را به سن بزرگسالی جشن می‌گرفت شبیه به یک شاهزاده خانم حرف می‌زد، حرکت می‌کرد و می‌رقصید.

به جنبهٔ دیگری از زندگی اجتماعی برگردیم. این داستان مربوط به رفتگرهای تهرانی در فردای زلزلهٔ بم است. ابتدا یادآور شویم که این رفتگران صنفی بسیار مهربان و دلسوز را تشکیل می‌دهند که به سختی و با جدیت کار و تلاش می‌کنند. هر یک از آنها با عشق، خیابانی را که به او محول شده جارو می‌کشد، حتی در روزهای تعطیل و عیدها. کاری که

۱. بر میتسوا (بر میتسوا) یا بت میتسوا (بت میتسوا) مراسمی شبیه جشن تکلیف مسلمانان است. دختران دوازده ساله و پسران سیزده سالهٔ یهودی که دیگر به سن تکلیف شرعی رسیده‌اند طی آیینها و مراسمی این مناسبت را جشن می‌گیرند.

از این شهر بسیار زشت، که ساکنانش به راحتی کاغذپاره، پلاستیک و ته سیگار خود را به زمین می‌اندازند، شهری بسیار پاک ساخته است.

انتشار خیر زمین لرزه، که در ساعت پنج صبح روز پنجم دی ماه ۱۳۸۲ در مدت دوازده ثانیه سی هزار نفر از اهالی بم را که در خواب بودند از بین برده بود، همدلی عمیقی در ایران و جهان برانگیخت. اهالی تهران، همانند دیگران، به سرعت برای جمع آوری پول، لباس، دارو و غذا بسیج شدند. رفتگران تهرانی که نمی‌توانستند روی حقوق پایین خود برای کمک مالی به زلزله‌زدگان حساب کنند به این نتیجه رسیدند که خیابان‌های شهر، حتی شهری ویران شده، شایستگی و استحقاق تمیز شدن دارند، مخصوصا با توجه به این نکته که شمار بسیاری از نجات یافتگان در شهر ویران شده زیر چادرها زندگی می‌کردند. خیلی زود نود نفر از رفتگران که در واقع یک سازمان مردم-نهاد «رفتگران بدون مرز» را تشکیل می‌دادند به بم اعزام شدند. سه روز پس از فاجعه، آنها با پشتوانه چند بلدوزر سرکارشان بودند. بازدیدکنندگان خارجی که اندکی بعد به آنجا رسیدند می‌توانند شهادت دهند که خیابانهای اصلی شهر مصیبت‌زده به اندازه خیابانهای تهران تمیز بودند.

و اما آخرین داستان که شخصی تراست ولی بی ارتباط با سیاست نیست. مدیر ارشد یکی از شرکتهای ملی، برای حل یک مسئله بغرنج چندین بار میزبان من بود. در جریان ملاقات‌های مکرر، اندک اندک انس و الفتی میان ما پدید آمد، تا اینکه یک بار او را در شرکت بدون کت و فقط با پیراهن و شلوار دیدم که در ایران نشانه نزدیکی و صمیمیت است، زیرا مدیران در ایران حتی در گرمای کشنده نیز به پوشیدن کت در تمام طول مراسم رسمی اصرار دارند. در حالی که دستش را به سمت کتش دراز می‌کرد من پیش دستی کرده، کت را از تن درآورده و روی مبل کناری انداختم. او جلورفت، با دقت کت را برداشت و به چوب رختی آویزان کرد. از او خواستم که اینقدر به خودش زحمت ندهد. او گفت: «پدر من آرایشگر بود. من از کودکی در مغازه‌اش کار می‌کردم. کت مشتری‌ها یک چیز مقدس بود که ما هرگز جرات نداشتیم به آن بی‌اعتنا باشیم. شما هم که دوست من هستید اجازه دهید همین کار را برایتان انجام دهم.»

نتیجه این داستانها و یا پرسشی که معمولا کسانی که این دنیای عجیب را می‌بینند (و حتی خود ایرانیان) از خود می‌پرسند، این است: چرا این همه تکلف در ابراز لطف؟ این رفتارها تا چه حد صادقانه‌اند؟

می‌توان این توجهات و مراقبت‌های بسیار در روابط بین افراد را اختیاری و از روی رغبت دانست، گویی به قصد تحت نظارت و انتظام درآوردن تنش‌های شدید و مداوم اجتماعی و جبران کمبود هنجارهای پذیرفته شده از طرف جامعه، در نظر گرفته شده‌اند.

وانگهی، با تلاش دائم به منظور مهربان بودن با همه افراد، گاهی در خلوت خویش، خود را در برابر دیگران تنها و حتی گاهی در تقابل با آنها می‌یابیم. کار گروهی در زمره مزیت‌های نسبی و نقاط قوت ایرانیان نیست و هنگامی که در درگیری‌های اجتماعی و سیاسی با آن مواجه میشوند اغلب برایشان غیرمنتظره، حاد و کاملاً ناگهانی است. یک شاهد تیزبین، هنگام صحبت در مورد ایران (یا حتی در مورد فرانسه) می‌گفت: «عیوب بیمارگونه تمدن‌های کهن، حسادت و چاپلوسی‌اند... حسادت و غیرت از اینرو که تحمل نداریم کسی از ما جلو بزند، و چاپلوسی برای گمراه کردن کسی که از ما پیشی گرفته است.»

از آنجا که همیشه حقیقت چندین جنبه دارد، مرحله‌ای هم وجود دارد که می‌توانید ملاطفت و تعارفاتی را که به شما ابراز می‌کنند، دست‌کم برای لحظه‌ای، نشان احساسات صمیمانه در نظر بگیرید که شنیدنشان و پاسخ دادن به آنها لذت بخش است. با این امید که روزی موجب شکوفایی اعتماد و صمیمیت شود. در مجموع، به واسطه وفور این علائمی که رد و بدل می‌شوند و شامل سخن‌ها، حالتها و حرکاتند- مثلاً قرار دادن دست بر روی سینه به نشانه کرنش و تعظیم، البته در بین افراد با جنسیت مشابه-، هر کس انگار که از دیگری بیم داشته باشد، سعی در آرام کردن او دارد و بالعکس. همانگونه که چینیان کهنسال می‌گویند: «تشریفات عطر دوستی و رفاقت هستند.»